



# چه کسی موج‌های تو را هل می‌دهد؟

جمال‌الدین اکرمی

- عنوان کتاب: دریای عزیز
- نویسنده: اتوسا صالحی
- ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشته
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۰۳ صفحه
- بها: ۶۰۰ تومان

فقط من نیستم که از خواندن کتاب «دریای عزیز» ذوق زده می‌شوم. همه دوستان دیگرم در گروه بررسی کتاب‌های شعر، همین احساس را دارند. بس که مدت‌ها انتظار یک حادثه تازه را کشیدیم. بس که کتاب از شاعران بزرگسالی خواندیم که گویی برای نوجوان‌ها و جوان‌ترها می‌نوشتند و نقد می‌کردند، ولی همیشه کتاب‌های‌شان همان زنبیل واژه‌ها و تعریف‌های خشک عروض و قافیه و جناس و مراعات‌النظیر و اله و بله بود و شعرهای‌شان هم همان قالب همیشگی چهارپاره، با همان نوستالژی کودکی تلف شده. خیلی وقت بود که چشم‌مان به دیدن جای پای تازه، روی پله‌های عاطفه و شعر، منتظر مانده بود. خیلی وقت بود که دنبال شناسنامه‌ای برای شعر نوجوان می‌گشتیم.

کتاب را که می‌خوانم، به خودم می‌گویم: «این یک دریای کوچک واقعی است. دریایی که می‌توانم هم‌پای نوجوان‌ها و جوان‌ترها کنارش بنشینم، به موج‌هایش نگاه کنم و ناگهان مثل بچه‌ها از خودم بیرسم: دریای عزیز، راستی چه کسی موج‌های تو را هل می‌دهد؟»

و حالا نشستیم و به ستاره‌های دریایی و صدف‌هایی که از سر زدن دریا به جنگل و خاک بازمانده نگاه می‌کنم. یکی از صدف‌ها را بر می‌دارم و تکانش می‌دهم. دریا از دریچه آهک پوش گوش‌ماهی‌ها برایم ترانه می‌خواند. اگرچه خودش دور و دلش، کناره اقیانوس است.

آیا انتظار خواندن یک شعر خوب برای نوجوان‌ها، انتظار زیادی است؟ پس چطور مدت‌هاست این انتظار سرنرسیده و میوه نداده؟ چرا کسی شعر نوجوان‌ها را جدی نمی‌گیرد؟ چرا فاصله میان شعر کودکان که بیشترش همان تکرار چهارپاره‌هاست و شعر جوان که بیشترش از علاقه به سپهری، فروغ و حافظ شروع می‌شود و سر دیگرش می‌رسد به اخوان و شاملو و این اواخر به سیدعلی صالحی و حتی پدیده‌ای مثل مریم حیدرزاده بر نمی‌شود؟ پس شعر نوجوان کجاست؟ به کدام یک از این دو نمونه نزدیک‌تر است؟

است. مثلاً فصل «نوشتن مطالب مورد علاقه انسان‌ها» کاملاً ماهیت ترجمه دارد و در روزنامه‌نگاری امروز ایران، ژانر یا قالبی به این نام و یا معادل آن رایج نیست. همچنین، فصلی که «آموزش نسخه‌خوانی» نام دارد و منظور از نسخه‌خوانی همان Copy Reading است که چیزی فراتر از نمونه‌خوانی، مقابله و غلط‌گیری است و حتی فراتر از ویرایش ادبی و صوری و در حقیقت، همان ویراستاری و مدیریت اخبار است که توسط دبیران سرویس صورت می‌گیرد و در شکل فعلی، عملاً در ایران هیچ مصداقی ندارد.

اشکال بزرگ دیگر کتاب، به پیش‌گفتار آن برمی‌گردد که نوشته مؤلف نیست و امضای «انتشارات تربیت» را در پای خود دارد. این پیش‌گفتار سی صفحه‌ای، خود شامل ۸ بخش است و در آن، درباره ماهیت غربی و صهیونیستی روزنامه‌نگاری و محور قرار گرفتن غفلت و مصرف در روزنامه‌نگاری جهان، نفوذ صهیونیست‌ها در مطبوعات، هدف خدا از آفرینش انسان و غایت یک انسان کامل که با آن چه مطبوعات پیش‌قراول آن هستند، کاملاً در تضاد است، هدف یهود از سلطه بر وسایل ارتباط جمعی و... سخن گفته شده است.

این مطالب، از منظر رویکرد انتقادی به رسانه‌ها، مطالب جالب و قابل بحثی است و اما در این کتاب و به شکل فعلی، هیچ جایگاهی ندارد. در حقیقت، کتاب به بدترین شکل ممکن و دافغانه‌ترین صورت منتشر شده است و بی‌گمان، اگر خوانندگان دانش‌آموز با مهارت بسیار مهم ورق زدن صفحات غیرضروری در مطالعه کتاب آشنا نباشند، یا از خواندن کتاب پشیمان می‌شوند و آن را ناتمام می‌گذارند و یا اگر با مطالب مقدمه همدلی پیدا کنند، هیچ وقت به سراغ شغل کثیف و خائنانه روزنامه‌نگاری که به مصداق این پیش‌گفتار، عملاً به معنای نوکری صهیونیست‌ها و به گمراهی کشاندن مردم است، نخواهد رفت! توجه داشته باشیم ذهن آرمان‌گرا و مطلق‌نگر یک نوجوان، از درک تحلیل‌های پیچیده که در این پیش‌گفتار آمده، ناتوان است و بعید است به این نتیجه برسد که باید برخلاف جریان جهانی روزنامه‌نگاری و در برخلاف جریان غالب روزنامه‌نگاری داخلی که گمراه‌کننده و یا لاقط خود گمراه است، راه دیگری را برگزیند و در جست و جوی پایه‌گذاری روزنامه‌نگاری تعالی بخش برآید. در حقیقت، مطالب مقدمه، مطالب نسبتاً صحیح و قابل توجهی است که طرح آن برای دانش‌آموزان، آن هم در ابتدای کتاب آموزش روزنامه‌نگاری، اصلاً صحیح نیست. می‌شد این مطالب را در کتاب مستقلاً برای بزرگسالان مطرح کرد و یا به شکلی دیگر، به عنوان یک کتاب سیاسی اجتماعی مستقل، با زبانی مناسب برای نوجوانان تدوین کرد و به آنها درباره ماهیت غفلت‌آور رسانه‌ها، سلطه استکبار و صهیونیسم بر رسانه‌ها، بی‌عدالتی خبری درباره کشورهای جهان سوم و جهان اسلام در دست غرب؛ تحریف و سانسور خبری در غرب و... تذکر داد و یا قل، اگر تهیه‌کنندگان کتاب، خیلی نگران بودند که دانش‌آموزان، بدون شناخت کافی از این مخاطرات، با روزنامه‌نگاری آشنا شوند و در حقیقت، تیغ برنده‌ای در دست زنگی هست و یا کودک جاهلی قرارگیرد، جا داشت در پایان کتاب، توضیح داده شود که متأسفانه جریان غالب مطبوعات و رسانه‌ها در غرب، به این شکل است و جا دارد ما با توجه به گرایش‌های دینی، ملی، انسانی، بومی، عدالت‌خواهانه و... خود، با این گرایش غالب هوشیارانه برخورد کنیم و منفعل نباشد و بکوشیم به عنوان روزنامه‌نگارانی مسؤول و آگاه، خوانندگان خود را به سوی معنویت و حقیقت، منافع ملی، کمال اخروی و دنیوی، هوشیاری و سازندگی، عدالت، آزادی و آزادگی، برابری و... دعوت کنیم و در حقیقت، روزنامه‌نگاری مطلوب ما در عین حال که به عنوان یک حرفه مقدس و جذاب برای ما اهمیت دارد و در عین حال که باید از ویژگی‌های جذابیت و کیفیت هنری، ادبی و ژورنالیستی برخوردار باشد، نوعی از روزنامه‌نگاری است که به جای آرزوی کسب درآمد و شهرت بیشتر و ثروت اندوزی، تحکیم سلطه پنهان استکبار و استثمار، فریب‌دهی و گمراه‌سازی و ترویج فرهنگ مصرف و دنیامداری، در آرزوی فراهم آوردن بستری برای جامعه‌ای معنوی، عادلانه و هوشیار است که در آن، شرایط رشد و تعالی معنوی انسان‌ها و راحتی، آزادی، صلح و مساوات در زندگی ایشان فراهم باشد. این پیش‌گفتار در شکل فعلی، علاوه بر ایراداتی که ذکر شده، این ایراد را هم دارد که به هیچ وجه متناسب و قابل جمع با بدنه اصلی کتاب که رویکردی کاملاً عمل‌گرایانه و تکنیکی و عاری از هرگونه ارزش‌گذاری و محتوامحوری دارد، نیست.

به هر صورت، تنها دیکته نانوشته بدون غلط است. کتاب حاضر، نشانگر جسارت، تیزهوشی و ضرورت‌اندیشی مؤلف جوان آن است که سعی کرده به خلاء چندین و چند ساله در این مهم که خواسته و ناخواسته مورد غفلت استادان صاحب نام قرار گرفته، پایان دهد. هرچند که هنوز تا رسیدن به کتاب‌های جامع، جذاب و کاربردی برای آموزش روزنامه‌نگاری به دانش‌آموزان، راه زیادی باقی است.

کرده و ستاره‌ها از آسمان پریده‌اند توی کتاب تا از این پایین، از سطح زمینی کتاب، به ماهشان نگاه کنند و به دریا... (نفسم گرفت. باید به آبشش‌هایم مراجعه کنم. آخر دارم با دریا حرف می‌زنم!).

خانم صالحی، هیچ اصراری ندارد که برای القای مفاهیم شعر به مخاطبش، شروع کند به سخن‌پردازی. او دل به دریا می‌زند و در مخاطبش دریایی را پیدا می‌کند که بتواند با زبانی ساده و صیقل یافته، با او به گفت‌وگو بنشیند. او بیش از آن که درگیر انتخاب زبان برای بیان مطلب شود، با لحنی خودمانی، بی‌واسطه و خلاق، به سراغ دریایش می‌رود. او خودش هم وقتی کوچک بوده، رو به روی آینه‌ای می‌ایستاده که احساس می‌کرده او را با دهان کج نگاه می‌کند. اصلاً نکند که آینه کودکی‌هایش به او دهن کجی می‌کرده؟! آینه‌ای که بعدها صیقل شعرهای اوست، زندگی اوست و خودِ درونش. او قرار است آینه‌ای بجوید که دیگر دهن کجی‌هایش را در آن نبیند و از این راه، اندام‌های شعری‌اش را صیقل دهد.

ببینید، خانم صالحی، برای آشنایی مخاطبش با شعر چه مضمون‌هایی را به ترتیب، پشت سر می‌گذارد. آیا به نظر شما این کار دل به دریا زدن نیست؟

- ۱- فرار از فریب «خود شاعری» در ابتدای کار
- ۲- چرا تجربه کردن و کار کردن اهمیت دارد؟
- ۳- چگونه نگاه کنیم؟
- ۴- چرا شناختن شناسنامه شعر لازم است؟
- ۵- شعر فقط حاصل اشک و درد و تنهایی نیست، حاصل شادی، زندگی، موج زدن، حرکت و شور و عشق هم هست.

۶- شعر زمینه‌ای برای حسادت و تسویه حساب نیست.

۷- من کیستم؟ شاعر چگونه خودش را در شعر باز می‌شناسد؟

۸- جایگاه رنج بردن و شناختن درد در شعر.

۹- قرار ملاقات مخاطب، شاعر و شعر در رئوس یک مثلث.

۱۰- شعر کنار همین لحظه‌ها و همین آنات پرسه می‌زند.

۱۱- در شعر چگونه می‌توانیم پرسشگر باشیم و جهان را از چشمی پرسؤال و کنجکاو نگاه کنیم؟

۱۲- تعریف شعر (این بخش و بخش بعدی، از خواندنی‌ترین بخش‌های کتاب است.)

۱۳- جایگاه عاطفه در شعر

۱۴- خیال در شعر

۱۵- تصویر در شعر

۱۶- اندیشه و تفکر در شعر

۱۷- شکل و قالب در شعر (از این جا به بعد، شاعر به تعریف ابزار فنی شعر می‌پردازد، جایی نزدیک به مقصد).

۱۸- معرفی وزن، موسیقی، تقطیع و شعر نو

۱۹- قافیه و ردیف در شعر

۲۰- ایجاز در شعر

۲۱- داستان شکل گرفتن موضوع کتاب.

حالا با هم بخش‌هایی از کتاب را مرور می‌کنیم:

نویسنده در بخش نگاه نو به جهان، به منزله نگاه یک شاعر، می‌گوید: «برای همین

است که شعر نوعی نگاه کردن از دریچه دید کودک است. نگاهی از سر ندانستن (البته،

ندانستنی که از سر آگاهی باشد!). در همین وقت‌هاست که شعر متولد می‌شود، بسیاری

از زیبایی‌ها و صنایع شعری به وجود می‌آید و مهم‌ترین مفاهیم فلسفی شکل می‌گیرد.»

یادگفتار محمود کیانوش، در مقاله «شعر، زبان کودکی انسان» می‌افتم. او همین نگاه

حالا کتاب «دریای عزیز» دارد جای کتاب نقد شعر را برای نوجوان‌ها پر می‌کند. پس خود شعر نوجوان چه؟ آن را می‌گذاریم برای بعدها. فعلاً همین هم جای شکرش باقی است.

تکلیف آتوسا صالحی، با خودش از همان اول کار روشن است؛ ایستادن کنار پنجره شعر و راحت و آسوده حرف زدن. بی‌خیال رویاهای دورودراز شاعر آموزگار مسلک کلاسیک، وقتی که دارد درباره شعر داد سخن می‌دهد. بی‌خیال ایده‌آل‌های دست به دست شده. شعر زنده، پشت پنجره‌ها تاب می‌خورد. باید لب پنجره‌ها را باز کرد، دست‌ها را گشود و فریاد کشید: «دریای عزیز، سلام!»

خانم صالحی، برای شناساندن شعر به نوجوان‌ها و جوان‌ترها، مثل همه خانم معلم‌ها و آقا معلم‌ها، شروع نمی‌کند به عرض اندام در چمنزار قافیه و جناس! او نویسنده‌ای است که اول از همه، خودش به نشستن کنار دریا و شلنگ انداختن احتیاج دارد و همین کار را هم می‌کند، اول از همه لیوانی از آب دریا برمی‌دارد و می‌ریزد توی یقه همه آن‌هایی که تفکر خلاق و بازیگری نو در پرداخت و بازیافت شعر را فراموش کرده‌اند. خانم صالحی، توی ساحل می‌نشیند، به دریا رو می‌کند و شروع می‌کند به نامه نوشتن به دریا و در نامه‌هایی که برای دختری شیفته شعر به نام «دریا پویان» می‌نویسد، همه خودش را می‌ریزد بیرون. او از زندگی در شعر حرف می‌زند و شعری که زندگی است. او در قالب آقای نصر که در مرکز بررسی شعر نوجوان‌ها و جوان‌ها قرار دارد، می‌نشیند، قابلمه غذایی را که سوخته، زیر شیر آب می‌گیرد و می‌گوید: «دریا جان. اصلاً شعر خود زندگی است.» او می‌خواهد بگوید شعر، رمز خیال و واقعیت است؟ پس خودش در جمله‌ها، میان خواب و بیداری دست و پا می‌زند. می‌خواهد بگوید شعر، برخورد خلاق با زندگی است؟ خودش همین برخورد را در انتخاب و پرداخت موضوع این کتاب نشان می‌دهد. می‌خواهد بگوید شعر، ایماژ و تصویر دارد؟ شروع می‌کند به نقاشی کردن؛ نقاشی دختری که کتابش را باز

را به نوعی دیگر توضیح می‌دهد: «بین انسان نخستین، کودک و شاعر، در نگرش عاطفی به هستی و دریافت تخیلی از این نگرش و بیان این دریافت با زبان استعاری، شباهتی موجود است و این شباهت، در حاصل نگرش و دریافت و بیان آن‌هاست، نه در نیت آن‌ها.» این نوع نگاه هستی‌شناسانه به شعر، نخستین اتفاقی است که در شعر می‌افتد. همان‌جا که به قول یاکوبسن، شاعر در محور جانشینی کلمات، به تعریفی از اشیای اطراف خود دست می‌یابد که تلفیق واقعیت و حقیقت است و حاصل نوع نگاه شاعر به آن. آنچه شاعر را در واقع، از غیر شاعر یا یک شاعر تکرارگو جدا می‌کند. همان تسلط نگاه غیرهر روزه و غیرعادی به گفت‌وگوی اشیا در جهان است و رابطه انسان با آن‌ها. شعری با شستن هر روزه چشم‌ها و جور دیگر دیدن کلاغ و لاله قرمز است. چه‌طور است بار دیگر به این نگاه سهراب سپهری که سرشار از عاطفه و نیاز است، دوباره نگاه کنیم:

می‌دانم / سبزه‌ای را بکنم / خواهم مُرد

نگاه تازه شاعر به جهان. شاعر مرگ خود را جلو می‌اندازد تا ناظر مرگ سبزه‌ای نباشد. این نگاه، همیشه در آثار شاعران بزرگ، به نوعی وجود داشته و به آن هویت بخشیده است.

در جای دیگر، نویسنده درباره سرریز کردن شعر، به صورت رستاخیز واژه‌ها، در جهان شاعر می‌گوید: «به نظر من شعر یک جور نیاز است. مثل نیاز گل به خورشید یا ماهی به آب.

من هر وقت نیاز داشته باشم، شعر می‌گویم. حتی اگر شعرهایی تنها بمانند، من احتیاج دارم که حرف بزنم. باید شعرها مرا بفهمند. وقتی به درخت‌ها نگاه می‌کنم، محتاجم که فریاد بزنم: «هرچه دیوار، از جا برخوایم کند» ویا وقتی چشمم به آدم‌ها می‌افتد، مجبورم بگویم: «سنگ‌ها چه سرنوشت تلخی دارند!»

سیلویا پلات، شاعره آمریکایی، معتقد است: «شعر فوراً خون است. هیچ چیز آن را بند نمی‌آورد.» در این جا هم تعریف نویسنده «دریای عزیز» کلیشه‌ای و روزمره نیست. او در تمام نگاه‌هایش به عناصر شعر، سعی کرده دید شاعرانه‌اش را چه در مفهوم بیان شده و چه در انتخاب زبان برای بیان آن مفهوم، رعایت کند. حال، همین ویژگی را درباره حضور حوادث غیرمتوقّبه زبانی و استعاره‌ای در شعر، چنین دنبال می‌کنیم: «... حرکات اولش را می‌شود حدس زد: سرباز جلوی پای وزیر را یک خانه یا دو خانه به جلو می‌آورد، ولی بعد از آن اصلاً نمی‌شود پیش‌بینی‌اش کرد. آدم را با حرکت‌های عجیب و غریب اسبش به حیرت می‌اندازد یا به خاطر آن که سربازش وزیر شود، وزیر زنده‌اش را با بی‌خیالی به کشتن می‌دهد...»

این تعریف جالبی از حضور حادثه در شعر است؛ حضوری غیرمنتظره و شوک برانگیز و درباره حضور اندیشه در شعر: «... شعر ماندنی و مؤثر، شعری است که اندیشه‌ای سالم و قوی در رگ‌هایش جریان داشته باشد. شعری که تنها زیبایی ظاهری داشته باشد، حس‌مان را برمی‌انگیزد، ولی به زودی از ذهن‌مان می‌گریزد. شعرهای پرمعز، در درون، باقی می‌مانند و می‌توانند شورشی در درون ما برپا کنند و حتی راه‌مان را تغییر دهند و اهمیت شعر در همین است.»

نویسنده، گرچه گاهی در نامه‌نگاری‌ها از واژه‌های «باید» و «نباید» و توصیه‌های گوناگون استفاده می‌کند، این توصیه‌ها حالت امری و تحکمی ندارد. طوری است که می‌توان به راحتی از کنار آن گذشت؛ گرچه گاهی با مکث و تردید.

در جایی دیگر، نویسنده از قول شفیع کدکنی، درباره عناصر اصلی شعر می‌گوید: «شعر، گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته، و بلافاصله، خود نویسنده ادامه می‌دهد: «البته من فکر می‌کنم به عاطفه و تخیل، اندیشه را نیز به عنوان خصوصیتی جدای از عاطفه، باید اضافه کرد.»

شکی نیست که عاطفه، خیال و اندیشه (و زبان)، اصلی‌ترین عناصر شعر به شمار می‌روند، ولی آیا آهنگین بودن زبان الزامی است؟ آیا همه نوجوانانی که شعر می‌گویند، خودشان حضور آهنگ را در شعر رعایت می‌کنند؟ آیا حضور آهنگ در شعر، در نظر همه آن‌ها یک قاعده به حساب می‌آید؟ و آیا اصلاً شعر سپید یا بدون آهنگی هست که نوجوان هم خواننده آن باشد؟ اصلاً ممکن است زمان آن فرا رسیده باشد که نوجوان را به جوان‌ترها نزدیک کنیم و اگر ترکیبی در شعر بدون آهنگ، به غنای مفهوم و زیبایی‌شناسی شعری دست یافت، آن را به خانواده نوجوان‌ها معرفی کنیم؟ و اصلاً به بهانه همین بحث، آیا هنوز هم چهارپاره قالب اصلی شعر نوجوان (وحتی الزاماً کودک) به شمار می‌رود؟ اصلاً

**خانم صالحی، برای شناساندن شعر به نوجوان‌ها و جوان‌ترها، مثل همه خانم معلم‌ها و آقا معلم‌ها، شروع نمی‌کند به عرض اندام در چمنزار قافیه و جناس!**

**خانم صالحی، هیچ اصراری ندارد که برای القای مفاهیم شعر به مخاطبش، شروع کند به سخن پردازی. او دل به دریا می‌زند و در مخاطبش دریایی را پیدا می‌کند که بتواند با زبانی ساده و صیقل یافته، با او به گفت‌وگو بنشیند.**

**توجه دادن مخاطب به روح شعر و نه ابزار «شعرسازی»، کاری است که اتوسا صالحی، به دقت و با تفکری خلاق انتخاب کرده و آن را به حیطة دانش خواننده‌اش کشانده است**

جای شعرهایی با وزن نیمایی، در باور شعری نوجوان کجاست؟ سعی کرده‌ایم آن را به دنیای نوجوانان بکشانیم؟ تلاشی که گاهی در کتاب‌های درسی آن‌ها هم به چشم می‌خورد. در این کتاب، متأسفانه در جایی به حذف آهنگ در شعر اشاره نشده، هرچند ترجمه شعرهای پاوره، اکتاویوپاز و نزارقبنی در این کتاب و حتی شعرهای دیگری از شاعران امروز ما، شعرهایی بدون حضور موسیقی است. شعرهایی که بیشتر به نگاه و مضمون شاعرانه متکی است تا عناصر ظاهری شعر و از جمله موسیقی شعر.

و حرف‌های نویسنده درباره خیال در شعر: «... خیال سرزمین وسیع و مه‌آلودی است. خیال چشم‌های شعر است. می‌تواند تو را سحر کند، تو را عاشق کند. به تو دروغ بگوید. خیال ارتباط تازه‌ای بین مفاهیم و اشیای مختلف برقرار می‌کند.»

و اما مسیر داستانی کتاب، نامه‌نگاری آقای (نصر)، کسی که در مرکز بررسی شعر نوجوان و جوان نشسته و دارد برای خانم دریا پویان نامه می‌نویسد، در خلال همان لحظه‌ها و آنات جاری زندگی روی می‌دهد. لحظه‌ای که مثلاً روز تولدش است و کسی سراغش را نمی‌گیرد، به جز زنش حوری. حال هم آن قدر تنهاست که دلش می‌خواهد برود بیرون و برای خودش کارت تبریک بفرستد یا به خودش تلفن بزند و تولد خودش را تبریک بگوید! این جدایی‌ناپذیری شعر و زندگی، در همه سطرهای کتاب پیدا و پنهان است. نویسنده، میان حقیقت و واقعیت شعر، ارتباط شیرینی برقرار کرده که به همه جا سر می‌کشد. او با عنوان‌های دریا، دریای عزیز، دخترم دریا، دریای مه‌آلود، نیلگون جان، دریای آتشین و سرانجام خانم بزرگ، نامه می‌نویسد و در هر نامه، حس عاطفی و روانی خود را با نوع مخاطبی که از دریا برگزیده، درهم می‌آمیزد. او در طول کتاب، دست خیلی‌ها را می‌گیرد و با خود به ملاقات دریا می‌برد. لازم است که دریا با همه‌شان آشنا شود؛ چرا که همه‌شان به نوعی از دریا آمده‌اند؛ از دریای مواج شعر. مگر همین نیما نبود که خیلی وقت پیش کنار ساحل ایستاده بود و درحالی که با نگرانی داشت همسایگان غرق شده‌اش را نظاره می‌کرد، سر آدم‌های بی‌تفاوت و خودخواه داد می‌کشید؟ مگر همو نبود که با «قایقش نشسته به خشکی»، فریاد می‌کشید و کمک می‌خواست؟ یا مگر همین نزار قبانی نبود که در تعریف خود از شعر می‌گفت:

«از اعماق دریا بیرون آمد، تمام روز را با بچه‌ها و امواج و ماهیان طلایی بازی کرد



می‌کند. او در واقع با زبان شعر، از ویژگی شعر می‌گوید. نامه‌نگاری که در بسیاری از داستان‌های کوتاه و بلند، به شیوه‌ای خاص برای ارائه مفهوم به خواننده انتخاب شده، در این کتاب به محملی تبدیل شده تا تمام حس‌های عاطفی و زیبایی‌شناختی درباره شعر در آن‌ها پشت سرگذاشته شود. اما هنوز این سؤال باقی است که آیا وقت آن نشده در اشاره به نمونه‌های ذکر شده، گاهی به سراغ زنده‌ترها، جوان‌ترها و امروزی‌ترها هم برویم؟ در آثار شعرهای این عده نیز آثار زیبا و پردرغ کم نیست.

گذشت زمان، در سیر رویدادهای روایی که به صورت نامه‌نگاری در کتاب آمده، کاملاً حس می‌شود. نویسنده خود نیز در خط زمان و مکان متن، پیش رفته و عمر گذرانده است. او در آخرهای کتاب، صاحب فرزند شده و دیگر نمی‌تواند مثل گذشته، به کارهای شعر بپردازد اگرچه حالا دیگر بزرگ‌ترین شعرش را فرزندش می‌داند. «دریای عزیز» هم در پایان کتاب، دیگر به «خانم‌بزرگ» تبدیل شده و این خط زمان، مانند نخ تسبیحی، دانه‌های روز و سال را به هم وصل می‌کند. حال دیگر «خانم‌بزرگ»، همان دریای عزیزی است که به آقایانوس‌ها وصل شده، شعرهایش را توی مجله چاپ می‌کند و بعد به مرکزی که نویسنده نامه‌هایش، آقای نصر، در آن جا بوده، مراجعه می‌کند. اما آقای نصر هم رفته و به زندگی در روستا پناه آورده است و آرزوی دیدن نویسنده نامه‌ها برای همیشه به معما تبدیل می‌شود. او جای آقای نصر را پر می‌کند و بعد خودش، شروع می‌کند به پاسخ دادن به نامه‌های جوان‌ترها و بعد دست آخر، از نامه‌های دوستش راضیه و آقای نصر، برای نوشتن کتابی درباره شعر، برای مخاطب‌های خودش استفاده می‌کند. در واقع، همین جاست که می‌فهمیم نویسنده کتاب، همین خانم دریا پویان است، نه آقای نصر و آقای نصر، در واقع سایه پرنگی است که حضورش را در سراسر نامه‌ها می‌توان دید، ولی او نیست که مسؤلیت نگارش کتاب را به عهده گرفته و این هم از جذابیت‌ها و گرگشایی‌های خوب کتاب به شمار می‌رود.

سرانجام این که نویسنده نامه‌ها، یعنی آقای نصر، ابایی ندارد که نزد مخاطبانش (دریا) اعتراف کند که دیگر نمی‌تواند شعر بگوید، دچار کویرزدگی شده، دارد ترک ترک می‌خورد و خشک می‌شود. این اعتراف که حد اغراق را در پرداخت کتاب به حداقل رسانده و آن را با واقعیت‌های جاری نزدیک کرده است، باز همان تلفیق واقعیت و شعر را پشت سر می‌گذارد؛ اگرچه گاهی با لحن نسبتاً مشترک نامه‌ها، خواننده دریافتن نویسنده نامه، کمی دچار سردرگمی می‌شود.

خلاصه این که «دریای عزیز» را جور دیگری نمی‌شود معرفی کرد. دریا را که نمی‌شود گذاشت توی آب‌نما و گفت: «این هم یک دریای عزیز کوچک و بی‌موج!» حال هم هرچه جلوی آینه بایستم و به کتاب «دریای عزیز» دهن کجی کنم، اتوسا صالحی آن را نخواهد دید. اگر هم ببیند، باور نمی‌کند؛ چرا که مادر خدایی‌مرز آقای نصر، در جایی گفته: «می‌گویند وقتی می‌خندی، دهانت کج می‌شود؟ نه عزیزم، من که چیزی نمی‌فهمم!»

و همین یک جمله کافی است برای این که دیگر او دهن کجی کسی را نبیند. و این هم طرح‌هایی از کتاب «دریای عزیز» نوشته بودی: «تو چه جور آدمی هستی؟» معلوم است، خیلی عجیب و غریب. شبیه این: آدمی که یک‌وقت این‌طوری است و دارد رخت می‌شوید: و وقتی هم این‌طوری و دارد درس شبانه می‌خواند: یک وقت هم دارد این‌طوری قالی می‌بافد: و یا این‌طوری متفکرانه شعر می‌گوید: بعضی وقت‌ها مثل یک رود جاری روان است: و خیلی وقت‌ها هم مثل یک سنگ قلمبه سلمبه:

که نسبت به دیگران بی‌تفاوت مانده است. سنگی که از وجود خودش خجالت می‌کشد. سنگی که احساس مسؤلیت می‌کند، اما عملاً از انجام هر کاری برای دیگران ناتوان است. سنگی که واقعاً این شایستگی را دارد که یک نفر با تی‌پا آن را به گوشه‌ای پرت کند.

و بعد به خانه دریایی‌اش بازگشت؟»

یا حتی چزازه پوزه اشک‌های عاشقانه‌اش را فروخورد و با لحنی شورانگیز گفت:  
از شوره‌زار و از خاک است  
نگاهت

روزی از دریا تراویده‌ای  
گیاهان آبری در کنار ت بوده‌اند  
گرم...

یا شعر صریح ای. کامینگز، در ترانه «چه قدر پسر چشم‌آبی‌ات را دوست داری، آقای مرگ؟» که می‌گوید:

در حجره‌های دریا درنگ کرده‌ایم  
با دیدن دختران دریایی که در جلبک‌های سرخ و قهوه‌ای  
پیچیده‌اند  
که صلاهایی انسانی بیدارمان می‌کنند و ما  
غرق شده‌ایم

یا اصلاً همین مولوی خودمان که می‌خواند: «چون کشتی بی‌لنگر، کژ می‌شد و مژ می‌شد / وز حسرت او مرده، صد عاقل و فرزانه»

نویسنده به همین ترتیب، در بخش‌های گوناگون کتاب، از شخصیت‌های مختلف نقل قول می‌کند و به‌ویژه در قسمت ارائه تعریف‌های گوناگون از شعر، بحثی زنده و جالب را تا دریا پیش می‌برد. نقل قول‌ها و قطعه شعرهایی از اوکتا ویوپاز، ولتر، ریتسوس، ریلکه، مایاکوفسکی، تی. اس. الیوت، فراست، شیمبورسکا، پینک و جبران خلیل جبران گرفته تا مولوی، عطار، سعدی، حافظ، فردوسی تا نیما، شاملو، سپهری، فروغ فرخزاد و اخوان ثالث. او زبان شاعرانه خودش را هم جابه‌جای کتاب گنجانده است: «... کنار سنگ‌ها نشستیم و گریه کردیم. سنگ‌ها گفتند: ما تو را درک می‌کنیم!»

توجه دادن مخاطب به روح شعر و نه ابزار «شعرسازی»، کاری است که اتوسا صالحی، به دقت و با تفکری خلاق انتخاب کرده و آن را به حیطة دانش خواننده‌اش کشانده است. همین تازگی‌ها، تعاریف حاضر در کتاب را با بوی دریا، نمناک و دلپذیر